

به نام خدا

نام و نام خانوادگی: حمید کفاش

سن: ۳۱

سطح تحصیلات: لیسانس علوم تغذیه

محل سکونت: یزد

زندگی دوباره

پرهام پسر ۱۰ ساله و لجباز بود که علاقه زیادی به ساخت خانه شنی در ساحل و شنا در دریا داشت. خواهر پرهام دو سال قبل موقع شنا در دریا طعمه کوسه ماهیان شد و از آن روز والدین پرهام نمی گذاشتند تا او در دریا شنا کند. پرهام به حرف های والدینش، بابک و بهناز گوش نمیداد. بابک خانه ای کنار ساحل در یک جزیره زیبا خریده بود. خانه ای ۲ طبقه و رویایی بود. یک حوض کوچک که شباهت زیادی به عصا داشت شب ها از آب پر و روزها از آب خالی میشد و باغچه را آبیاری میکرد و دیگر نیازی به آبیاری باغچه و پرکردن حوض آب وجود نداشت. همسایه دیوار به دیوار بهناز خانم که نیلوفر خانم بود گفت که هیچ کسی تو این خانه بیشتر از ۳ ماه نتوانسته زندگی کند و اتفاقات وحشتناکی تو این خانه افتاده است. بهناز خانم با تعجب پرسید چه جور اتفاقی؟. به او گفت که صاحب خانه قبلی دختری ۱۳ ساله داشتند که در حال بازی کردن تو آب بود که یکدفعه تو این حوض کوچک که ارتفاعش نصف قد این دختر بود می افتد و غرق میشود. نیلوفر خانم به او گفت که سال ها قبل جادوگری تو این خانه زندگی میکرد و موقعی که با عصاش در حال پرواز بر روی دریا بوده تو آب میفتد و خودش با عصاش به ته آب میروند و از آن روز دیگر خبری از او نبود. بهناز خانم که بسیار ترسیده بود به خانه آمد و در مورد حرف های همسایه به همسرش بابک گفت. او با صدای بلند خندید و گفت این حرف ها خرافات و دروغ است. بهناز خانم که با این حرف همسرش آرام شده بود به پرهام گفت به نانوائی برو و شش تا نان بگیر. پرهام گفت باشه و دوچرخه خود را برداشت و به سمت ساحل در حرکت بود که چشمش به نوشابه و پفک های درون مغازه افتاد و با پول نان برای خودش نوشابه و پفکی خرید. به ساحل که رسید دوچرخه اش را کنار ساحل روی شن ها قرار داد. بدون اینکه دستهایش را بشوید شروع کرد به خوردن نوشابه و پفک و بطری خالی نوشابه را به شکل قایقی درست کرد و تو آب انداخت. پرهام به سمت دریا رفت و شیرجه ای در آب زد و شروع کرد به شنا کردن. ناگهان باران شدیدی شروع به باریدن کرد و دریا طوفانی شد، با اینکه پرهام شناگر ماهری بود ولی حریف دریا نشد و غرق شد. خبر غرق شدن پرهام در جزیره پخش شد و همه با تعجب گفتند چگونه غرق شده است؟؟ او که شناگر ماهری بود. خانواده پرهام بسیار ناراحت شدند و تصمیم گرفتند تا آن خانه را ترک کنند. بهناز به بابک گفت همسایه به ما تذکر داده بود که کسی نمیتواند تو این خانه زندگی خوبی داشته باشد ولی تو به من توجه ای نکردی و حرف های من و همسایه را مسخره کردی. بابک با صدای گریان جواب داد ببخشید، من مقصر اتفاقات پیش آمده هستم. شب هنگام موقعی که بابک و بهناز تو اتاقشون خواب بودند صدای شنا کردن فردی را از حوض خانه شنیدند. آنها سریع به سمت حوض خانه رفتند و با کمال تعجب

عکس پسرشون را تو آب دیدند که میگفت من زنده ام و به زودی برمیگردم. آنها حالا مطمئن شدند که جادوگر جان پسرشان را گرفته است. تصمیم گرفتند تا خانه خود را بفروشد و به جای دیگری بروند. روزها کنار ساحل میرفتند تا نکند دوباره فرزندشان را ببینند و نمیتوانستند حقیقت مرگ پسرشان را باور کنند. ولی پرهام موقعی که غرق شد و به کف دریا رسید بطور اتفاقی روی یک عصای جادویی افتاد و تبدیل شد به یک ماهی بازیگوش و زیبا. او حالا تنها بود و پدر و مادرش را از دست داده بود. در گوشه ای از تخته سنگ نشسته بود تا اینکه یک ماهی چشم گنده سیاه رنگی او را دید. به او گفت چرا ناراحت هستی و گریه میکنی؟؟ گفت والدینم را از دست داده ام و خیلی گرسنه هستم. ماهی چشم گنده او را به خانه خود برد و مقداری جلبک خوشمزه برایش آماده کرد. پرهام که خیلی احساس گرسنگی میکرد مجبور شد تا جلبک ها را بخورد و از او تشکر کرد. پرهام به او گفت تو این جا چکار میکنی؟ او جواب داد که من تو قلعه باکتری کلاستریدیوم ها بعنوان نگهبان کار میکنم. پرهام با تعجب پرسید؟ کلاستریدیوم دیگه چه جانوری است؟ یک نوع ماهی است؟ او جواب داد که نه. کلاستریدیوم ها فرمانروای میکروب ها هستند. هیکلی ظریف و قدی کوتاه، مانند چوب کبریت دارند. این باکتری با تولید سم بوتولینوم میتواند ابتدا باعث علایمی مانند ضعف، خستگی، سرگیجه، اختلال در دیدن و بلع غذا و در نهایت باعث مرگ انسان ها بشود و تصمیم دارند تا همه انسان ها را نابود کنند. پرهام به ماهی چشم گنده گفت من هم یک انسان بودم و موقعی که تو آب افتادم تبدیل به یک ماهی شدم و میخوام کمک کنی تا در مورد کلاستریدیوم ها که چگونه تصمیم دارن انسان ها را نابود کنند اطلاعاتی کسب کنم. ماهی چشم گنده او را به قلعه کلاستریدیوم ها برد و قرار شد که بعنوان آشپز تو آشپزخانه کار کند. ماهی چشم گنده به او گفت کلاستریدیوم ها از جلبک ها متفرند و مواظب باش موقعی که غذا درست میکنی جلبکی توی غذایشان نباشد. سپس به پرهام گفت تو هم باید قولی به من بدی. پرهام گفت هر خواسته ای که داشته باشی را من انجام میدم. ماهی چشم گنده گفت تو باید از صید بی رویه ماهی ها توسط انسان ها جلوگیری کنی و مردم نباید زباله ها و فاضلاب کارخانه ها را وارد دریا کنند. پرهام از کارش خجالت زده شده بود و قبول کرد موقعی که پیش خانواده اش برگردد نگذارد چنین اتفاقاتی برای ماهیان بیفتد. پرهام موقعی که داشت غذا برای کلاستریدیوم میبرد از حيله میکروب ها باخبر شد که میگفتند موقعی که کنسرو ماهی تولید میشود باید به داخل کنسروها بریم. پرهام فکری به سرش رسید و گفت تو این دنیا همانطور که انسان خوب و بد داریم و انسان های خوب میتوانند جلوی انسان های بد را بگیرند، باکتری ها هم خوب و بد دارند و ما میتوانیم با کشت و تولید باکتری های خوب و مفید جلوی رشد کلاستریدیوم ها را بگیریم و در نهایت باعث مرگ آنها بشویم. پرهام تو دریا در حال شنا بود که چشمش به یک جلبک افتاد. مقداری از جلبک را برداشت و تو جیبش گذاشت و با سرعت به سمت ساحل شنا کرد و با کمک موج های دریا خودش را روی شن های ساحل انداخت. بابک و بهناز که هر روز کنار ساحل میرفتند بطور ناگهانی این اتفاق را دیدند و بابک سریع خودش را به ماهی رساند تا جان او را نجات دهد و موقعی که او را از روی شن های ساحل برداشت قطره اشکش روی ماهی افتاد و بطور معجزه آسایی تبدیل به پسرشون که پرهام بود شد و آنها از خوشحالی پسرشان را بغل کردند و پرهام داستان غرق شدنش را به آنها گفت و خودش را مقصر غرق شدنش میدانست. پرهام با قرار دادن جلبک های خوراکی در کنسرو تن ماهی و عبور کنسروها از یک میدان مغناطیسی که با جریان الکتریکی درست کرده بود توانست جلوی رشد کلاستریدیوم ها را بگیرد. این جلبک ها با گرفتن نور مضر ماوراء بنفش خورشید و آزاد کردن آن داخل قوطی کنسرو میکروب ها را از بین میبرد و دستگای تولید کرد که امواج ماوراء بنفش خورشید را جذب و با تاباندن آن روی ماهیان، آنها را قبل از کنسرو کردن ضد عفونی میکرد. کشت باکتری های مفید روی جلبک ها میتوانست برای مقابله با کلاستریدیوم ها استفاده شود. دلفین ها با تولید امواج فراصوت که در محدوده شنوایی انسان ها نبود ابتدا مکان کلاستریدیوم ها را تشخیص و با کمک مارماهی که برق تولید میکرد توانستند باکتری های کلاستریدیوم را نابود کنند. خاک و آب فاقد هر گونه باکتری کلاستریدیوم شد و با این اقدامات مردم جزیره از حيله میکروب ها در امان ماندند.

جشنواره علم برای همه